

* یازده ماه بعد از برادر
این پیامبر است که در گوش راست او اذان می‌گوید
و در گوش چپ، اقامه
- «تامش حسین است
مبارک باشد دخترم»

* سجده پیامبر طولانی شده
جماعت نماز گزار، بعد از نماز خدمت پیامبر می‌رسند.
گویا حسین کوچک، برای بازی آمده بود پشت رسول.

* کوچه‌های مدینه
مسجد کوفه، خانه حقیر برادر
روزگار، حسین را قوی بارآورده و صبور
حسین، عباس را هم دارد.

* کوفیان شور کردند، نامه نوشتند:
«حسین... بیا!»

* زنان و کودکان نیز همراه مولانند
-: «زیر لباس احرام این حرامیان، شمشیرها می‌بینم.»
انگار دنیا، منتظر یک غوغاست.

* باید رفت این راه را
به خاطر حرمت خانه خدا، و دعوتنامه کوفیان، و رویایی که
حسین از پیامبر دیده بود.
- «عزم عراق می‌کنیم.»

* مسلم گریه کرد
خندیدند که: هی! مسلم گریه می‌کند!
مسلم اما سست‌عهدی کوفیان را فریاد می‌زد:
- «حسین نیا... دیگر نیا...»

* «یا علی! از خاک تفتیده و سرخ نینوا گفته
بودی،
گویی همین جاست.»
حسین سجده می‌کند...
- «مگر دشتی از خون، این
شب‌زندگان را بیدار کند.»

* هفت محرم...
در نامه این‌زید آمده است:
«آب را بر کاروان حسین ببندید،
نه، حتی یک قطره...»

* شب...
- «یارانی باوفا تر از شما سراغ ندارم
اما بدانید؛ خورشید فردا چون به نیمه آسمان رسد، در این
دشت غوغا می‌شود.
آن‌ها را با شما کاری نیست.
عهد از دوش شما برداشتم... هر کسی خواست برود، برود.»
- «نگو حسین! تو که ما را کشتی، نگو.»

* این همه بوته خار را که نمی‌شود بی‌ریشه کرد
اما همین هم غنیمت است
شاید فردا رقیه سریع‌تر بدود.

* روز دهم...
وهب، حر، زهیر، نافع، قیس، جون، مسلم، حبیب، سعید،
سويد، عابس...
هر بدرقه، بی‌برگشت
حکایت شوریدگی‌ها و دلدادگی‌ها...

* نخستین جنگجوی هاشمی؛ علی اکبر
شبیهِ‌ترین به رسول
خلقا و خلقا و منطقا
- «علی من، برو که خیلی زود سیراب می‌شوی از دست
جدت رسول خدا.»
علی هم رفت، خدا، شاهدش باش.

* از بالای تل، زینب به میدان نگاه می‌کند

حسین بالای سر علی، انگار دارد جان می‌دهد
راستی در این نیم‌روز، حسین بیش‌تر پیر شد یا زینب؟!

* حالا دیگر سقا هم از نخلستان نیامد
- «یا اخی! ادرک اخاک...»
حسین تا آن روز نشنیده بود که عباس، «برادر» صدایش
کند
عباس هم رفت، خدا!

* و آخرین جنگجو؛ حسین
لیاس مادر را به سفارش زینب می‌پوشد
زینب،
پیشانی و گلوی برادر را بوسه‌باران می‌کند

* ۱۲۰ نیزه، ۲۳ نیز، ۳۴ زخم شمشیر... این‌ها به کنار
آن‌چه برای حسین مهم است
هجوم وحشیان به خیام است
- «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید»
-: «وای پسر، وای پسر!...»
این صدا چیست که در سراسر این دشت سرخ، طنین
انداخته؟!

* کاروان زنان و کودکان؛ تا شام
نگاه همه آن بالاست. آن بالا، نوک نیزه‌ها...

* - «جز زیبایی چیزی ندیدم»
ستون‌های کاخ یزید می‌لرزید از این کلام زینب

* و اینک... زمزمه مهدی
«سلام بر او که ملانک تا ابد بارانی وجود اویند.»
...

۱. قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

چیزی کم از بهشت ندارد هوای تو
سیده زهرا برقی

